

نکته دوم : مراد از وضع در اینجا معنایی است که حین الوضع، توسط واضع تصور می شود و مراد از موضوع له، معنایی است که واضع لفظ را روی آن قرار می دهد. لفظ نیز موضوع می باشد که روی معنا قرار داده می شود.

نکته حائز اهمیت آن است که نباید بین معنایی که در لحظه وضع تصور می شود (وضع) و معنایی که لفظ بر آن گذاشته می شود (موضوع له) و معنایی که لفظ در آن استعمال می شود (مستعمل فیه) خلط کرد. (پس می توان وضع و موضوع له در جایی خاص باشد ولی در عام استعمال شود که از موارد استعمال در غیر «ما وضع له» است).

❖

نکته سوم : مرحوم آخوند این تقسیم بندی را چنین مورد اشاره قرار داده است:

«ثم إن الملحوظ حال الوضع إما يكون معنى عاما فيوضع اللفظ له تارة ولأفراد و مصاديقه أخرى و إما يكون معنى خاصا لا يكاد يصح إلا وضع اللفظ له دون العام فتكون الأقسام ثلاثة و ذلك لأن العام يصلح لأن يكون آلة للحاظ أفراد و مصاديقه بما هو كذلك فإنه من وجوهها و معرفة وجه الشيء معرفته بوجه بخلاف الخاص فإنه بما هو خاص لا يكون وجهها للعام و لا لسائر الأفراد فلا يكون معرفته و تصوره معرفة له و لا لها أصلا و لو بوجه.»^۱

از نکات کلیدی در این بحث، «تصور الشيء بوجهه» می باشد؛ مرحوم آیت الله حکیم در توضیح این نکته می نویسد:

«ثم إن لحاظ الموضوع له «تارة» يكون تفصيلياً «و أخرى» يكون إجمالياً ببعض وجوه الملحوظة و المراد بوجه الشيء ما يكون لحاظه مميزاً للموجه عما عداه و يكون النظر إليه نظراً إليه في الجملة»^۲

توضیح :

- (۱) تصور الشيء بوجهه یعنی تصور اجمالی شیء
 - (۲) تصور اجمالی یعنی تصویری که از شیء داریم و کنه و ذات آن را نمی نمایاند ولی آن را از غیر آن متمایز می کند.
- مرحوم مظفر درباره این نکته می نویسد:

«لأن تصور الشيء قد يكون بنفسه و قد يكون بوجهه أى بتصور عنوان عام ينطبق عليه و يشار به إليه إذ يكون ذلك العنوان العام مرآة و كاشفا عنه كما إذا حكمت على شيخ من بعيد أنه أبيض مثلاً و أنت لا تعرفه بنفسه أنه أى شيء هو و أكثر ما تعرف عنه مثلاً أنه شيء من الأشياء أو حيوان من الحيوانات فقد صح حكمك عليه بأنه أبيض مع أنك لم تعرفه و لم تتصوره بنفسه و إنما تصورته بعنوان أنه شيء أو حيوان لا أكثر و أشرت به إليه و هذا ما يسمى في عرفهم تصور الشيء بوجهه و هو كاف لصحة الحكم

۱. كفاية الاصول ؛ محقق خراسانی (ره) ؛ ص ۱۰

۲. حقائق الاصول ؛ سید محسن حکیم (ره) ؛ ج ۱ ص ۲۰



على الشيء و هذا بخلاف المجهول محضاً فإنه لا يمكن الحكم عليه أبداً.^۱

توضیح : برای شیء مجهول نمی توان چیزی را وضع کرد؛ ولی شناخت اجمالی برای اینکه بتوان برای معنای مجمل، لفظی را وضع کرد، کافی است.

این در حالی است که برخی همانند مرحوم فیروزآبادی قائل به لزوم شناخت تفصیلی در احکام وضع شده اند:

«أن لحاظ الموضوع له على الدقة و التفصيل عند الوضع لازم عقلاً و لا یکنى اللحاظ الإجمالي

المرآتی»^۲

ما می گوئیم :

(۱) در مقام وضع، هیچگاه ذات شیء و کنه آن مورد لحاظ قرار نمی گیرد (مثلاً وقتی لفظ آب را برای معنای آن وضع می کردند به ماهیت H₂O توجه نداشته اند). بلکه معنای مورد نظر همیشه (حتی در «وضع عام؛ موضوع له عام» و «وضع خاص؛ موضوع له خاص») به صورت اجمالی لحاظ می گردد. حضرت امام به این نکته اشاره کرده اند:

«الظاهر كفاية الأخير [تصور اجمالی] بان يؤخذ العنوان المشير الإجمالي آلة للوضع لافراد، و لا يحتاج

إلى تصورها تفصيلاً، بل ربما يمتنع لعدم تناهيها».^۳

(۲) آنچه در عبارت مرحوم حکیم آمده است، صرفاً تصور اجمالی است ولی مرحوم مظفر صریحاً از «تصور الشيء به عنوان عام» - و نه هر تصور اجمالی - یاد کرده است.

(۳) مثالی که مرحوم مظفر آورده اند اگرچه از مصادیق «تصور الشيء بوجهه» است ولی اگر همین مطلب در مقام وضع مورد نظر قرار گیرد، دارای «وضع خاص؛ موضوع له خاص» است. (این مثال از موارد فرد مردّد است و نه از موارد کلی) چراکه در تمام مواردی که وضع عام و موضوع له عام است و یا وضع خاص و موضوع له خاص است، معنای مورد نظر به تمام ماهیت، (تفصیلاً)، شناخته نمی شود و در مقام وضع، شیء «بوجهه» شناخته می شود.

پس آنچه ملاک «وضع عام؛ موضوع له خاص» و «وضع خاص؛ موضوع له عام» می باشد، شناخت اجمالی از جنس شناختی است که در معرفت کلی نسبت به افراد و یا از معرفت مصداق نسبت به کلی، وجود دارد. و نه هر نوع شناخت اجمالی.

پس بیان مرحوم حکیم در «تصور الشيء بوجهه» در تمام «وضع عام؛ موضوع له عام» ها و در تمام «وضع خاص؛ موضوع له خاص» ها جاری است، چراکه در آن موارد هم بیش از همین مقدار تصور اجمالی وجود ندارد. و هیچگاه واضع کنه و

۱. اصول الفقه؛ مرحوم مظفر^(ره)؛ ج ۱ ص ۲۷

۲. عنایة الاصول؛ سید مرتضی فیروزآبادی^(ره)؛ ج ۱ ص ۲۷

۳. تهذیب الاصول؛ امام خمینی^(ره)؛ ج ۱ ص ۸



ذات معنا را تصور نمی کند تا بخواهد برای آن چیزی را وضع کند.
و بیان مرحوم مظفر اگرچه کامل است ولی مثال ایشان مربوط به اینجا نیست و از مصادیق فرد مردد است که خود جزئی به حساب می آید.

